

ژرف نگران یا فرونگران

در حدیث امام سجاده (ع)

(نقدی بر مقاله فرونگران...)

عسکری سلیمانی

این مقاله ناظر به دفاعیه‌ای^۱ است که جناب حجة الاسلام رضا برنجکار بر نقد من^۲ بر مقاله ایشان «حدیث اقوام متعمقون مدح یا مذمت»^۳ کرده‌اند.

لازم به ذکر است آن‌چه در این جا ذکر می‌شود صرفاً جنبه علمی دارد و از جنبه‌های غیر علمی آن اعراض می‌کنم. اگر چنان‌چه از راقم سطور در مقاله قبلی جسارتی به جناب مدافع محترم شده باشد، پیشاپیش از ایشان عذرخواهی می‌کنم.

امام سجاده (ع) فرمود:

إن الله عزوجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فأنزل الله عزوجل
«قل هو الله احد الله الصمد» والآيات من سورة الحديد الى قوله «وهو علیم
بذات الصدور» فمن رام وراء هنالك هلك.

بحث لغوی

دلیل اول مدافع محترم از طریق بررسی لغت بود. این مدعا در مقاله دفاعیه چنین آمده است: «... باید گفت که در لغت عرب هم تعمق به معنای افراط در کار و در مواردی که سودی ندارد به کار رفته است و این استعمال رایج و شایع است».^۴ مدافع محترم نوشته‌اند: «ناقد محترم در

اضافه کردن کلمه «هرگاه» به جمله نویسنده امانت را رعایت نکرده است».^۵

اولاً، چنین لفظی را در جمله ایشان نیفزوده‌ام.

ثانیاً، اگر مدعای مدافع محترم عام نباشد، که به نظر من مدعای ایشان عام است، در این صورت مدعای او در مورد حدیث امام سجاده (ع) اثبات نمی‌شود، چرا که در این صورت تعمیم آن در حدیث امام سجاده (ع) بی‌مورد است.

مدافع محترم در ادامه می‌گوید: باب تفعل در موارد متعددی هم چون تعمق، تنطع، تنوق، تأنق، تکلف، تشبه، تحلم و تزهّد به معنای افراط و از حد گذشتن به کار می‌رود. ولی برای نمونه آیا تشبه خود را شبیه دیگری درآوردن است؟ یا به طور افراطی خود را شبیه دیگری کردن است که مدافع محترم می‌گوید؟!

تعمق در احادیث

مدافع محترم در خانواده حدیث مدعی هستند احادیثی که در آنها واژه تعمق به کار رفته است بار منفی دارد و در دفاعیه گفته‌اند «در برنامه معجم فقهی فقط ذیل «یتعمقون» ۲۲ حدیث، از ۱۷ کتاب در این باره نقل شده که مضمون همه...».^۶

عبارت فوق را پس از نقل عبارتی از راقم سطور ذکر کرده است. مدافع محترم عبارت راقم سطور را چنین آورد: «آیا می‌توان با سه مورد کاربردی که از این واژه به دست آورده‌ایم بگوییم که این واژه همواره در فرهنگ اهل البیت در معنای منفی به کار می‌رود»^۷ این نقل قول ناقص است و به همین دلیل مدافع محترم خواسته یا ناخواسته مرتکب مغالطه «نقل قول ناقص» شده است، چرا که در ادامه آورده بودم «آیا با سه یا چهار مورد روایت - با حذف مکرر - که از طریق خاصه یا به اضافه دو روایت از طریق عامه رسیده است...»^۸ و در جای دیگر تصریح کرده‌ام واژه تعمق و مشتقات آن در حدود ۱۰ مورد در کلمات اهل بیت (ع) آمده است.^۹

اولاً، تلاش مدافع در دفاعیه برای نشان دادن کثرت روایت حاصلی ندارد، چرا که نقد راقم ناظر به کثرت روایات نیست، بلکه ناظر به کثرت مروی‌هاست به اعتبار آن چه که از معصوم صادر شده است. جالب‌تر آن که مدافع محترم در جمع‌بندی، اختلاف عبارت مورد نظر در خطبه اشباح را دسته‌های مختلفی تلقی کرده و بر کثرت روایت افزوده است، در حالی که همه می‌دانیم حضرت این خطبه را یک بار ایراد فرموده‌اند.

ثانیاً، اگر فرهنگ اهل بیت (ع) به روشنی چنین است، علمای شیعه نباید برخلاف احیای آن فرهنگ حرکت کنند. لذا در نفی ادعای مدافع تعدادی از علمای برجسته از جمله مجلسی را نام برده‌ام که واژه تعمق و مشتقات آن را در معنای مثبت به کار برده‌اند. البته تذکر مدافع محترم در مورد علامه مجلسی «صحیح: آقا حسین خوانساری» را به دیده منت می‌پذیرم و بر اشتباه خود اعتراف می‌کنم.

روایات دسته اول

مدافع در روایات دسته اول، از روایاتی استفاده کرده بود که به طور مطلق تعمق را از ارکان کفر معرفی می‌کرد و من گفته‌ام این روایات قطعاً دارای قید یا قیودی است، چرا که هر نوع تعمقی هرچند، بار منفی هم داشته باشد از ارکان کفر شمرده نمی‌شود و مدافع به من چنین نسبت می‌دهند: «...ایشان از این مطلب که تعمق همیشه باعث کفر نمی‌شود، مثل تعمق در وضو نتیجه می‌گیرد که تعمق همیشه بار منفی ندارد»^{۱۰} و به طنز یا به طعنه می‌گوید: «باید از ایشان پرسید این استدلال جزء کدام یک از استدلالات منطقی است؟ آیا از این که تعمق در جایی باعث کفر نمی‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که تعمق همیشه منفی نیست!...»^{۱۱}.

من هم واقعاً نمی‌دانم این استدلال از چه نوعی است، چرا که من چنین استدلالی نکرده‌ام. آن چه من گفته‌ام این است: «با توجه به قرینه عقلی... نمی‌توانیم این روایت را شاهد قرار دهیم بر این که هر جا واژه تعمق در کلام اهل البیت (ع) استعمال شده باشد بار منفی دارد.»^{۱۲} بی‌توجهی به واژه «نمی‌توانیم» سبب شده است تا مدافع محترم از عبارت فوق نتیجه نادرست بگیرد. تأکید می‌کنم که این دلیل مدعای عام و کلی مدافع را به اثبات نمی‌رساند.

روایت دسته دوم

روایات دسته دوم ناظر به خوارج است و من در نقد گفته‌ام مدافع باید به دلیل مقابله قرار دادن این دسته با دسته سوم، که تعمق در خصوص تکالیف شرعی است، معنای عامی اراده کرده باشد و این روایات را شامل اعتقادات هم بداند. مدافع این گفته‌ام را دارای اشکالات منطقی دانسته است، ولی بلافاصله تأیید می‌کند که این دسته از روایات مطلق هستند و به من نسبت می‌دهد «ناقد محترم تعمق خوارج را به عبادت منحصر می‌کند که بطلان این مطلب با مراجعه به تاریخ اعتقادی، سیاسی و عملی آنان روشن می‌شود...»^{۱۳}.

^{۱۳}. اعتقادی، سیاسی و عملی آنان روشن می‌شود...»

اولاً، اگر به گمان مدافع این دسته روایات مطلق هستند، پس چگونه به من نسبت می‌دهد که برداشت من اشکالات منطقی دارد.

ثانیاً، بحث در این است که آیا این دسته از روایات ناظر به اعتقادات هستند یا نیستند؟ متن روایات خود نشان می‌دهد که ناظر به اعتقادات نیستند، چرا که دین در لغت به معنای تعبد آمده است، اما این که خوارج مشکل اعتقادی هم داشته‌اند چه ربطی به این روایات دارد. این گروه مشکلات فراوانی داشته‌اند، اما آیا روایات هم ناظر به همه آن مشکلات است؟ بنابراین تعمق در این روایات ناظر به تعمق خاص است. حال آیا از خاص می‌توان عام و کلی را نتیجه گرفت؟

روایت دسته سوم

در دسته سوم، تعمق در خصوص تکالیف شرعیه ممنوع شده است. من در نقد گفته‌ام که این روایات هم خاص هستند و از خاص نمی‌توان عام و کلی را نتیجه گرفت. ایشان در دفاعیه آورده‌اند: «وقتی به همه احادیث مربوط به تعمق می‌نگریم و می‌بینیم هر جا تعمق به کار رفته به معنای افراط و مذبوم به کار رفته است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که تعمق در فرهنگ معصومان به معنای افراط و مذبوم است». ۱۴ اگر همه موارد استعمال «تعمق» و مشتقات آن معنای منفی می‌داشت، دیگر نیاز به اثبات نداشت. بنابراین، ایشان از یک سو، استقرار ناقص را به جای استقرار تام می‌نشانند و از سوی دیگر، استدلالی از نوع مصادره به مطلوب انجام می‌دهد.

روایات دسته چهارم

این دسته روایات، ناظر به خطبه معروف به اشباح است که از خطبه‌های بسیار مهم حضرت امیرالمؤمنین (ع) است. حضرت در این خطبه می‌فرماید: «راسخان در علم کسانی هستند که در اموری که راهی ندارند، فرو نمی‌روند و تعمق نمی‌کنند». از این خطبه همان طور که در نقد گفته‌ام با توجه به این که حضرت غضبناک شده‌اند و با توجه به این که حضرت در میان خطبه سائل را مورد عتاب قرار داده‌اند: «فما کَلَّفَکَ الشَّیْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَیْسَ فِی الْکِتَابِ عَلَیْکَ فَرَضُهُ...» نمی‌توان نتیجه گرفت هر نوع تعمقی ممنوع است، بلکه صریح عبارت حضرت (ع) این است که «راسخان در علم کسانی هستند که در اموری که راهی ندارند، فرو نمی‌روند و تعمق نمی‌کنند»، آیا از این بیان نمی‌توان نتیجه گرفت که در اموری که راهی دارند نباید تعمق کرد و نیز نمی‌توان نتیجه گرفت

راسخان در علم در صفات الهی غور نمی کنند، مگر آن که جداگانه نشان داده شود هیچ کس به هیچ وجه راهی در صفات الهی ندارد.

اما متأسفانه مدافع محترم به راقم سطور نسبت داده اند که خطبه حضرت: «ناظر به یک واقعه در مورد خاصی» می داند و مخاطب این خطبه را عوام الناس معرفی می کند که قدرت تعمق در صفات را ندارند.^{۱۵} آن چه من گفته ام این است: «این خطبه ناظر به یک واقعه در مورد خاصی است که شاید نوع مردم (اکثریت در مقابل اقلیت)، مانند سائل باشند و از این رو، نباید در صفات الهی تعمق کنند». ^{۱۶} گمان نمی کنم همه کسانی که در مسجد خطبه حضرت را می شنیدند، مثل سلمان و کمیل از یاران نزدیک حضرت بوده باشند، بلکه اکثر آنها کسانی بوده اند که حضرت گاهی از آنها گله می کند و یا از حضرت پرسش هایی، مانند پرسش سائل، می کنند که او را غضبناک می کنند و صد البته در میانشان خواصی وجود داشته اند که از اصحاب سر حضرت بوده اند. بدتر از نسبت بالا، به من نسبت داده است که: «اگر روش ناقد محترم باب شود که با طرح چند استبعاد و احتمال نیش غولی خطبه ای با این عظمت را کنار می گذارند از دین چه چیزی باقی می ماند؟»^{۱۷} می پرسم آیا نقد فهم کسی از روایت به معنای کنار گذاشتن روایت است؟!

مدافع محترم در جمع بندی به بنده توصیه می کند که «به نظر می رسد ناقد محترم برای این گونه استنباط های خود باید علم اصول جدیدی بنگارد»!^{۱۸}، آیا از این که نمی توان از خاص و مقید معنای عام و مطلق را استنتاج کرد، نیاز به نگارش علم اصول جدیدی دارد؟!

آخر الزمان

از نظر مدافع محترم «آخر الزمان» ظهور در مذمت دارد: «واژه آخر الزمان بدون قرائن دیگر ظهور در مذمت دارد، چون غالباً این واژه در احادیث برای مذمت به کار می رود».^{۱۹} خوب از کجا این «غالباً» به دست آمده است، در حالی که اکثر روایات دال بر مدح آخر الزمان است (ر. ک: بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۶؛ ج ۱۱، ص ۱۱۴؛ ج ۳۳، ص ۱۸). این در حالی است که روایت (به اعتبار مروی و ماصدر عن المعصوم) دال بر مذمت آخر الزمان دو تاست. جالب این است که مدافع محترم به من نسبت می دهد که من اعتراف دارم که واژه «آخر الزمان» غالباً معنای مذمت دارد.^{۲۰} مدافع محترم اصرار دارند که مقصود از آخر الزمان زمان پیامبر یا امام زمان (ع) نیست.^{۲۱} حال قضاوت با خواننده محترم است که آیا من صورت مسئله را پاک کرده ام یا مدافع محترم؟

اگر ظهور بدعت‌ها در آخر الزمان، که در دو روایت (به اعتبار مروی و ماصدر عن المعصوم) آمده است دال بر مذمت است، چرا ظهور دولت حق ولی عصر (ع) دال بر مدح آخر الزمان نباشد؟

آخر الزمان و افلاطون، ارسطو و فلوپین

من گفتم حدیث «اقوام متعمقون» یک بحث درون دینی است و هیچ ربطی به افلاطون و ارسطو و فلوپین ندارد که قبل از ظهور اسلام بوده‌اند. حال دفاع مدافع محترم را می‌نگریم: «این که برخی فلاسفه مسلمان را متعمق دانسته‌اند، چه ربطی به این سخن نویسنده دارد که صرفاً در صدد بیان چند مثال برجسته از تعمق است».^{۲۲} آیا افلاطون و ارسطو و فلوپین مصداق حدیث امام سجاد (ع) در آخر الزمان هستند؟

ذات و صفات الهی

عباراتی از شیخ الرئیس و علامه طباطبایی آورده‌ام که ذات الهی قابل شناختن نیست. مقصود آنها این است که کنه و حقیقت خداوند قابل شناختن نیست. مدافع محترم از علامه عبارتی را نقل می‌کند که ایشان نهی در ورود صفات الهی را برای کسانی دانسته‌اند که در این نوع مسائل ورودی ندارند.^{۲۳} و بعد این گونه اشکال می‌کند که صفات خدا عین ذات خداست، پس تفکر در صفات در واقع تفکر در ذات است. در حالی که صفات ذاتی داریم و صفات فعلی و حضرت علامه در این عبارت صفات فعلی را قصد کرده است و استشهاد او به کلام حضرت امیر المؤمنین (ع) «دلیله آیاته» گواه بر این مطلب است. اما عبارت دیگر علامه که می‌فرماید «تفکر در خدا به کلی ممنوع نشده است» کاملاً متین است و هر کس به قدر توان باید در این امور غور کند و این گونه نیست که به طور کلی تفکر در ذات ممنوع باشد. اگر چنین می‌بود، چگونه ممکن بود مدافع محترم بنویسد: تفکر در مخلوقات (آیات آفاقی و انفسی) را دال بر وجود خدا می‌داند.^{۲۴}

صمد

مدافع در دفاعیه می‌پرسد: «چگونه از جوف نداشتن خدا و ناقص نبودن او نتیجه گرفته می‌شود که او همه جا را پر کرده و در داخل اشیاست و با اشیاء مغایرت و مباینیت ندارد؟».^{۲۵} ادعا نشده که خدا با مخلوق هیچ مغایرتی ندارد، ادعا این است که خدا با اشیاء مغایرتی که سر از مباینیت درآورد، ندارد.

بنابراین، صمد یعنی پری ای که خلأ ندارد، اگر او خلائی ندارد، پس دار هستی را پر کرده است. از این رو نمی توان هستی ای را یافت که خدا در آن حضور نداشته باشد. پس او قیوم همه هستی هاست و قیوم همه هستی ها از خود هستی بینونت ندارد. بنابراین، در همه هستی ها مغایرتی که سر از بینونت آنها از هستی قیومشان درآورند، ممکن نیست. لذا حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «مع کل شیء لا بمقارنۃ و غیر کل شیء لا بمزایلة».^{۲۶} مدافع محترم می گوید: «واژه صمد برخلاف تصور ناقد محترم در لغت عرب دو معنای ریشه ای و اصلی دارد: قصد و صلابت.»^{۲۷} اما چگونه مدافع محترم از تصورات من که به نوشته درنیامده با خبر شده اند خدا می داند؟!!

سنخیت

مدافع محترم قانون سنخیت بین علت و معلول را به شباهت آن دو معنا می کند و آن را مخالف توحید قرآن و اهل بیت می داند.^{۲۸} به راستی فیلسوفان اسلامی سنخیت علت و معلول را به شباهت علت و معلول معنا کرده و به آیه «لیس کمثله شیء»^{۲۹} برنخورده اند؟!!

قرینه داخلی حدیث امام سجاد (ع)

قرینه داخلی حدیث امام سجاد (ع) بهترین گواه است که تعمق در سوره توحید و شش آیه ابتدائی سوره حدید ممنوع نیست، چرا که در پایان حدیث آمده است «ومن رام وراء هنالك فقد هلك»، مفهوم آن این است که در این محدوده تفکر و تعمق مانعی ندارد و ماورای آن ممنوع است.

پی نوشت ها:

۱. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۰۳.
۲. همان، ص ۴۷۴.
۳. نقد و نظر، سال هشتم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۴۴۳.
۴. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۰۴.
۵. همان، ص ۵۰۶.
۶. همان، ص ۵۰۸.
۷. همان.

۸. همان، ص ۴۸۰.
۹. همان، ص ۴۸۷.
۱۰. همان، ص ۵۱۰.
۱۱. همان.
۱۲. همان، ص ۴۸۲.
۱۳. همان، ص ۵۱۱.
۱۴. همان، ص ۵۱۲.
۱۵. همان.
۱۶. همان، ص ۴۸۶.
۱۷. همان، ص ۵۱۳.
۱۸. همان، ص ۵۱۴.
۱۹. همان، ص ۵۱۵.
۲۰. همان، ص ۵۱۶.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۵۱۷.
۲۳. همان، ص ۴۹۴.
۲۴. نقد و نظر، سال هشتم، شماره سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۴۵۷.
۲۵. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۱۹.
۲۶. نهج البلاغه، خطبه یک.
۲۷. نقد و نظر، سال نهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۵۲۰.
۲۸. همان، ص ۵۱۹.
۲۹. قرآن کریم، شوری: ۱۱.